

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۲۴

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امر پنجم: مشتق

پاسخ به چند سؤال:

۱. آیا این که شش آیه از قرآن با تعبیر «نُفخ» و چهار آیه با تعبیر «ینفخ» آمده‌اند، دارای وجهی می‌باشد؟ آن وجه چیست؟

پاسخ: بی‌شک در این‌گونه موارد وجهی وجود دارد که با تتبع و تفکر حاصل خواهد شد؛ لکن آن‌چه که بداهتاً به ذهن می‌رسد، این است که گاهی خداوند به اعتبار آینده می‌فرماید «ینفخ» و گاه به عنوان مضارع محقق‌الوقوع، می‌فرماید «نفخ». گفته نشود که چرا آن‌طور و چرا این‌طور که خواهیم گفت متکلم در بیانش آزاد است. بلا تشبیه آدمی نیز در صحبت‌های خود گاهی می‌گوید: «به منزل شما می‌آیم.» و گاهی می‌گوید: «به منزل شما آمدم.» که هر دو صحیح و دارای حسن می‌باشند. حال یافت وجوه ادق نهفته در این آیات، متوقف بر صرف وقت بیشتری در این زمینه می‌باشد.

نکته‌ای که به برکت این پرسش، به عرض می‌رسانیم این است که گفته‌های گذشته باعث نشود که این انگاره در ذهن‌ها شکل گیرد که در قرآن زمان وجود ندارد. بی‌تردید در قرآن هم فعل ماضی دارای معنای گذشته و فعل مضارع دارای معنای حال می‌باشد؛ لکن نکته‌ای که بیان شد این بود که در مواردی که فعلی در قرآن منسوب به مجردات یا به تعبیری منسوب به خداوند است یا این‌که جنبه قانون‌گذاری دارد، فارغ از زمان می‌باشد؛ مثلاً آن‌جا که فرموده است: «و هو یرثه». معمولاً افعالی که در متن قانون به کار می‌روند زمان نداشته و از یک جعل الهی خبر می‌دهند؛ منتها گاهی ممکن است در اثر عجله یا عدم توجه دست‌کاری‌هایی بکنیم. مثلاً در مورد برخی آیات

سوره‌ی هل‌أتی، که لحن ماضی دارند، مانند: «یشربون من كأس کان مزاجها کافورا» سخنان مختلفی بیان شده است؛ چرا که در ذیل آیه از فعل ماضی بهره گرفته شده است؛ حال آن که بهتر بود به تناسب «یشربون» که خود به فراخور سخن از قیامت مضارع آمده است، فعلی مضارع آورده شود (یشربون من كأس یكون مزاجها کافورا) یا دست‌کم بدون فعل بیان گردد (یشربون من كأس مزاجها کافوراً). در این رابطه برخی گفته‌اند که کان، از آن‌جا که نقش حدیثی نداشته و بدون آن هم معنای آیه فهم می‌گردد، اصلاً فعل نیست؛ چنان‌چه از ابن‌هشام چنین نقل شده است. هم‌چنین زمخشری قائل به زیادت «کان» گشته است؛ چه آن‌که این‌چنین فعلی در سیاق آینده کاربرد ندارد و سپس به جهت دفع استبعاد، گفته که زیادت در قرآن اشکالی ندارد؛ چون که خداوند در قرآن از زبانی استفاده کرده است که گاه مبتلاً زیادت می‌گردد. با این‌همه بهتر نیست «کان» را با همین هیأت پذیرفته و با توجه به این‌که آخرت تجسم اعمال دنیا می‌باشد، این آیه و امثال آن را نشانه‌ای بر این تجسم اعمال بگیریم؟ در این صورت معنای آیه این خواهد که ایشان از جامی خواهند نوشید که مزاج آن کافور بود. این کافور یا آن میوه در گذشته فرستاده شده. عمل هریک از ابنای بشر، ممکن است باطن ناری داشته باشید و در آن‌جا به شکل آتش ظاهر گردد و ممکن است باطن نوری داشته باشد و در آن‌جا به شکل کافور یا تسنیم ظاهر گردد.

بنابراین عصاره سخن این است که ما دلالت افعال قرآنی بر زمان را به صورت کامل منکر نیستیم تا این سؤال پیش آید که پس تفاوت «نفخ» با «ینفخ» چه خواهد بود؛ اما این‌گونه هم نیست که هر‌جا قادر به توجیه نبودیم، به زیادت متوسل گردیم.

۲. این فرمایش حضرت امیر علیه السلام که می‌فرمایند: الفعل ما أنبا عن حركة المسمى، با تدقیق در معنای حرکت، دلالت فعل بر زمان را نمی‌رساند؟

در مباحث گذشته بیان شد دلالت فعل بر زمان از روایت استخراج نمی‌شود؛ متنها با توجه به این‌که حضرت در مقام بیان نبوده‌اند، رد این دلالت هم، از روایت برداشت نمی‌گردد. اما عده‌ای با توجه به این‌که حرکت به معنای حدث و کار بوده و کار حتما دارای زمان می‌باشد، بیان کردند که چه‌بسا روایت دلالت فعل بر زمان را اثبات نماید. پاسخ این است که آنچه بیان می‌فرمایید محل بحث نیست و آنچه محل بحث است بیان فرموده‌اید. بحث در این بود که آیا فعل به صورت مستقیم و به نحو تضمن دلالت بر زمان دارد؟ چه‌بسا با این بیان شما رأی

مقابل اثبات گردد.^۱ چون این که بگوییم فعل دال بر حرکت و حرکت به معنای حدث و حدث در بستر زمان است، مساوی است با دلالت التزامی فعل بر زمان.

۳. در مورد این که فرمودید افعال در مجردات مثل ملائکه زمان ندارند، ممکن است گفته شود که در این موارد با توجه به قرائن، شواهد و خصوصیات مجردات که زمان بردار نیستند این گونه است و افعال فی نفسه دلالت بر زمان دارند.

این پرسش حاوی دو مطلب است. مطلب اول، راجع به مثال بحث برانگیزی است که زدیم و آن ملائکه می باشد. در این که ملائکه مجرد هستند یا غیر مجرد بحث هایی وجود دارد. معمولاً فلاسفه قائل به مجرد هستند و محدثانی چون مرحوم مجلسی رأی به تجسم فرشتگان داده اند^۲ که گاهی به آیه «اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع» استناد می کنند؛ چنان که در برخی نقاشی های نقالی نیز فرشتگان به صورت بال دار در بالای سر امام حسین علیه السلام یا امام حسن علیه السلام تصویر می گردند. این دسته به ظاهر آیه اخذ می نمایند و تفسیر کلمه «اجنحه» در آیه به قدرت یا ... را نافی می باشند.

به هر صورت، درگیر بحثی زیبا اما کم ثمر هستیم که گفتگوی از آن تأثیری در سرنوشت ما ندارد؛ منتها احتمالی که ما می دهیم این است که فرشتگان مجرد نباشند. چراکه همگی اهل اطاعت و عبادت هستند (لا یعصون الله و هم یفعلون ما یأمرون) که این باعث تغییر در ذات آن ها می شود و شاید بتوان گفت که هر آن چه تغییر می کند دیگر مجرد نیست؛ چراکه مجرد یعنی چیزی که تغییر نمی کند. اگر تغییر صورت گیرد، زمان هم درست خواهد شد. چه این که زمان خود از تغییر حاصل می آید و عدم تغییر در عالم مساوی با عدم زمان در عالم می باشد. مثلاً فرض کنید هم اکنون تمام عالم از هر گونه تغییر بازماند. نه کسی پیر بشود، نه کسی بزاید، نه کسی مریض شود، نه کسی خوابش ببرد و نه زمین به دور خورشید بگردد. در این صورت ما هیچ زمانی نخواهیم داشت. این است که می گویند زمان از حرکت درست می شود. اگر حرکت همان تغییر یا به قول آقایان خروج از قوه به فعل است،

^۱. این جمله از مقرر می باشد.

^۲. حتی گویا یکی از محدثان فرموده بود که اگر کسی معتقد باشد که فرشتگان مجرد هستند انکار ضروری کرده و کافر می باشد. این گونه دست به تکفیر بردن واقعا موجب شگفتی است.

فرشتگان هم زمان خواهند داشت. با این بیان دیگر بحث از ادامه سوال هم وجهی ندارد. با این همه، با وجود تمایل ما به عدم تجرد فرشتگان، اما همان چیزی را می‌پذیریم که صادق مصدق مصدق یعنی پیامبر عظیم‌الشان و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند.

دلالت یا عدم دلالت فعل بر زمان:

تا این جا موفق شدیم ارتکاز غالب که اتفاق همگان بر دلالت فعل بر زمان بود را اندکی خدشه نماییم. به این ترتیب که بیان کردیم برخی مطلقاً این را قبول ندارند و برخی هم تفصیل می‌دهند؛ البته اگر نجات را هم وارد نماییم، برخی مطلقاً آن را قبول دارند (که البته این بسیار مشکل است؛ چراکه قائلان به این قول در افعال انشایی دچار مشکل می‌شوند). آنچه کنون، پس از بیان آرا می‌بایست مورد بررسی گیرد، تحقیق در مسأله می‌باشد.

آنچه در این جا مهم است مدیریت بحث می‌باشد؛ در این گونه موارد، لازم است که ابتدا و انتهای بحث به گونه‌ای تنظیم گردد که حاصل آن یک بیان علمی به مثابه کوتاه‌ترین مسیر به مقصود باشد. این است که موجب فزون نظم در فکر انسان می‌گردد. لذا ما از این جا شروع می‌کنیم:

۱- انسان به سبب احتیاج سراغ وضع رفته است. اگر بشر نمی‌خواست مفاهمه و گفتگو نماید هیچ‌گاه وضع کلمات برای معانی صورت نمی‌گرفت. هم‌چنین از چیزهایی که نمی‌توان انکار نمود، این است که انسان برخی اوقات از حوادثی خبر می‌دهد که این حوادث گاه در گذشته و گاه در آینده یا حال اتفاق افتاده است. لذا او ناچار است به جهت جلوگیری از اشتباه، برای گذشته یک لفظ و برای آینده لفظی دیگر به کارگیرد^۱ و اجازه ندهد هرکدام به جز در مواضع ادعا و مجاز، در جای دیگری استعمال گردد. مثلاً در فارسی بگوید «غذا خوردم» یا «غذا می‌خورم» و در عربی بگوید «أكلت» یا «أكل».

۲- سؤال این است که این اختصاص فعل ماضی به گذشته و اختصاص فعل مضارع به حال و آینده به چه نحوه بوده است؟ این جا است که دو یا سه مذهب درست شده است.

^۱ . البته می‌توانست از لفظ مشترک به همراه قرینه استفاده کند؛ ولی دو لفظ آورده.

الف) یکی همان چیزی است که تاکنون خواننده بودیم که زمان به نحو تضمن (یعنی جزء المعنی) در فعل اخذ شده است. این نوع دلالت، «به نحو مدلول اسمی» نامیده می‌شود. «اسمی» یعنی مستقلاً و با نگاه استقلال‌ی؛ یعنی به هنگام استعمال جمله «ضرب زید» به سه چیز نظر شده است: ۱. حدثی به نام ضرب. ۲. تلبس زید به آن. ۳. در گذشته بودن این تلبس. چنانچه همان مبدأ (شماره ۱) و تلبس (شماره ۲) را در نظر بگیرد، اما قصد آینده نماید، می‌گوید: «یضرب زید». با این توضیح، دلالت به نحو اسمی، همان بیان مشهور می‌باشد.

این وجه به نظر ما وجه قابل دفاعی نیست. چون اگر گفتیم به نحو اسمی اخذ شده است، یعنی به عنوان مثال «امس» یا «غداً» در خود معنای فعل دخل دارد. در این صورت معنای فعل «ضرب» «زدن و گذشته» یا به عبارت دیگر «زدن و دیروز» یا «زدن و فردا» خواهد بود. چراکه این قول معنایی مرکب از دو جزء در نظر گرفته است. این خلاف وجدانی است که هیچ‌کس بدان ملتزم نخواهد شد.

ب) صورت دوم این است که زمان در معنای فعل هست؛ اما نه به نحو اسمی و تضمنی؛ بلکه فعل دارای خصوصیتی است که این خصوصیت با زمان ملازمه دارد. مثلاً «ضرب» دلالت می‌کند بر زدنی که مقید به گذشته می‌باشد؛ اما خود این گذشته در معنا نیست؛ بلکه تقید آن داخل در معنا است. مانند آنچه مرحوم سبزواری دارد که «تقید جزء و قید خارج». در این مورد معمولاً مثال به تقید نماز به طهارت می‌زنند. توضیح آن‌که نماز مقید به طهارت است؛ اما آنی که طهارت را حاصل می‌کند (یعنی وضو)، جزء نماز نمی‌باشد و این‌گونه نیست که با شروع در وضو گرفتن، نماز آغاز شود.^۱ همین‌گونه در مورد افعال بگوئیم. یعنی از طرفی ماضی و مضارع، نسبت به زمان ختشی نیستند و نمی‌توان هر یک را جای دیگری به کار گرفت و از طرف دیگر به صورتی که در قول نخست آمده هم حاوی دلالت بر زمان نیستند؛ بلکه این افعال با خصوصیتی مانند «سبق» همراه هستند که لازمه چنین خصوصیتی زمان است.

لذا عبارت مرحوم محقق اصفهانی در این رابطه به این صورت است: «أن يكون هياء الماضى موضوعه للنسبه المتقیده بالسبق الزمانى على ما اضيفت اليه بنحو يكون التقيد داخلا و القيد خارجا»^۲. ایشان می‌گویند شکل دوم از

^۱. البته این مثال، با این‌که مثال رایجی است، حاوی مقداری مسامحه می‌باشد.

^۲. الغروی الإصفهانی / محمد حسین / نهاية الدراية في شرح الكفاية / ج ۱ / ص ۱۸۱

اخذ مفهوم زمان در فعل این است که گفته شود هیات ماضی برای نسبت وضع شده است؛ اما نه نسبت مطلق و بی طرف و نه نسبت به گونه‌ای که زمان در کنار آن به نحو مدلول اسمی اخذ شده باشد، تا گفته شود که فعل موضوع برای «نسبت و گذشته» می‌باشد؛ بلکه نسبت مقید به سبق زمانی نسبت به آنچه که بدان اضافه شده است. مثلاً در «ضرب زید»، ما اضعیف الیه، همان مسند الیه یعنی زید می‌باشد؛ به گونه‌ای که تقید داخل و قید خارج است. هم‌چنین هیات مضارع، موضوع برای «نسبت مقید به عدم سبق زمانی (یعنی لحوق)» است.

ممکن است عبارت «علی ما اضعیف الیه» برای خواننده گرامی مشکل‌آفرین باشد. باید گفت که چه بسا مراد ایشان از این عبارت این باشد: «وقتی نسبت به مسند الیه می‌دهیم»؛ مثلاً وقتی که می‌گوییم «ضرب زید» یا «یضرب زید». یا شاید مراد تعبیر ایشان به «ما اضعیف الیه» اشاره به این باشد که گاه که در سخن خود فعل ماضی به کار می‌گیریم، وقتی که آن را با یک فعل قبل از آن مقایسه می‌کنیم آینده به حساب می‌آید. مثلاً با این که در عبارت «صرت حتی ادخل البلد» داخل شدن در گذشته اتفاق افتاده است، اما فعل مضارع «ادخل» به کار گرفته ایم؛ دلیلش این است که آن را با «صرت» سنجیده‌ایم. ممکن است عبارت ایشان اشاره به این مطلب باشد که در ادبیات هم مورد اشاره قرار گرفته است.

ادامه عبارت ایشان چنین است: «لا أن الزمان الماضی أو الحال أو الاستقبال أو غیر الماضی - بهذه العناوین الاسمیة - مأخوذ فی الهیئة» تا دلالت به نحو تضمن باشد؛ بلکه دلالت به نحو التزامی خواهد بود.

ج) برخی گفته‌اند آقای آخوند که مرادش چیزی غیر از آنچه است که گفته شد. عبارت ما در این رابطه چنین است: «ما ذکره المحقق الخراسانی و اشرنا الیه فی الصفحة الماضیه.»؛ به نظر ما این وجه جدیدی نبوده و همان وجه دوم می‌باشد

نتیجه آن که ما دلالت فعل بر زمان را در نهایت قبول داریم؛ اما در نحوه اخذش بحث می‌کنیم. دلالت به نحو نخست به نظر ما تمام نیست. دلالت به نحو سوم هم بنا شد به نحو دوم بازگشت نماید. بنابراین حاصل سخن این است که دلالت فعل بر زمان به نحو التزام می‌باشد؛ یعنی فعل دلالت بر یک خصوصیتی دارد که آن خصوصیت زمان را می‌رساند؛ چیزی مانند همان حرکت که از کلام امیرالمؤمنین استخراج نمودیم و آن این بود که ایشان می‌فرمایند که فعل دال بر حرکت مسمی است و از آنجا که حرکت، حدث بوده و حدث هم دائماً همراه با زمان

و در بستر زمان می‌باشد، پس بالأخره فعل در موردی می‌آید که زمان هست؛ برخلاف اسم و حرف که دال بر زمان نیستند؛ ولو به نحو التزامی.^۱

سؤالی که در آخر مطرح است، این که به نظر شما آیا نزاعی که مطرح کردیم، لفظی و غیرواقعی نیست؟ آیا مقصود واقعی نجات، همین نظر نبوده است؟ مثلاً آقای ابن مالک واقعا می‌خواهد بگوید در «ضرب»، زمان به نحو اسمی اخذ شده است؟ چه بسا ایشان همین که اصولی‌ها اشاره نموده‌اند در ذهن داشته که فعل یک خصوصیتی دارد که دلالت بر زمان می‌کند؛ برخلاف اسم و مصدر و حرف که فاقد آن خصوصیت هستند. اگر این طور باشد نزاع هم دیگر نزاع عمیقی نخواهد بود.

آماده‌سازی برای بحث آینده:

اما در پیش‌رو مباحث مهمی در ادامه بحث از مشتق داریم. آنچه که تاکنون از محل نزاع دانستیم این بود که بحث مشتق در این است که اگر ذاتی متلبس به یک مبدئی بشود و سپس تلبس را کنار بگذارد آیا حقیقتاً می‌توان وصف اشتقاقی را بر آن ذات اطلاق کرد یا خیر؟ هم‌چنین دانستیم که مسأله دارای ثمرات بسیاری است. مانند مثالی که به مسجد زدیم و آن این‌که آیا هم‌چنان اطلاق مسجد به مکانی که سال‌ها محل عبادت مردم بوده و سپس از مسجدیت خارج شده، حقیقت است یا این‌که چنین اطلاقی تنها به واسطه مجاز ممکن است؟ این‌جا است که اگر شخص اعمی بشود احکام مسجد را بار خواهد کرد و اگر اخصی بشود بار نمی‌کند. حال سخن نو این است که ممکن است کسی بگوید مشتقات با هم متفاوت هستند. برخی مشتقات اصلاً انقضا ندارند و بعضی انقضایشان با بعضی دیگر تفاوت دارد. یا ممکن است گفته شود که تلبس به مشتق‌ها انواعی دارد. این بحث مهمی است که در آینده پی خواهیم گرفت.

الحمد لله رب العالمین

^۱ . نکته‌ای که برخی آقایان تذکر دادند، این بود که برخی افعال حاوی هیچ نوع حرکتی نمی‌باشند؛ مانند «مات». یک مرتبه است که انسان خودکشی می‌کند که در این صورت کاری انجام داده است؛ اما گاه بدون هیچ حرکتی می‌میرد. این‌ها در ادبیات مورد بحث قرار گرفته است. شاید در این موارد بگوییم که ملحق به فعل هستند؛ یا حتی بتوان تعریف حضرت را به واسطه آن‌که مردن نیز نوعی تغییر است، بر آن‌ها تطبیق دهیم.